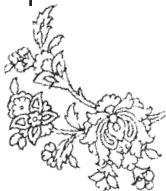


## بررسی طنز در آثار علی اکبر دهخدا

دکترا ایرج مهرکی<sup>۱</sup>

سمیه بیدقی<sup>۲</sup>



### چکیده

در دوره معاصر طنز سیاسی جایگاه ویژه‌ای در ادبیات فارسی پیدا کرد و نویسنده‌گانی پا به عرصه نهادند که با مطالب طنز آمیز خود نقاب از چهره نابکاران برداشته و نام خود را در قلمرو طنز جاودانه کرده‌اند. علی اکبر دهخدا، یکی از سرآمدان طنز نویسی در عصر ما به شمار می‌رود او سبک‌های قدیم ادبی را برای بیان احساسات نوین نارسا می‌یافتد. پس بدین نتیجه رسیدکه به زبان عامه مردم سخن گوید و انگیزه و هدف خود را که انتقاد از اوضاع اجتماعی و بیدار کردن ذهن مردم خفته و ناآگاه بود در ضمن عبارات ساده شوخی آمیز به گوش مردم برساند. هدف این پژوهش بررسی ویژگی‌های طنز موجود در آثار علی اکبر دهخدا است که در آن به تحلیل و بررسی مضامین و محتواهای طنز در آثار دهخدا پرداخته شده و پس از آن شیوه‌ها و تکنیک‌های طنزپردازی در آثار او را طبقه بندی کرده و در نهایت به بررسی دیدگاه او برای ساختن جامعه آرمانی پرداخته شده است.

**کلید واژه:** دهخدا، طنز، انتقاد، سیاست، اجتماع

۱ - استاد پار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

۲ - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

## ۱-درآمد

در ادبیات قدیم می‌توان طنز نویسانی را یافت که طنز را مهم‌ترین وسیله برای احراق حق قرار داده‌اند اما تعداد این‌گونه نویسنده‌گان که برخوردار از چنین نگرشی باشند در دوره‌ی قبل از مشروطیت اندک است. زمانی که شاعر یا نویسنده برای گذران زندگی خود به دربار شاهان وابسته باشد هرگز جسارت آن را پیدا نمی‌کند که از ولی نعمت خود انتقاد کند، اما با کاهش حمایت پادشاهان و درباریان از قرن ششم به بعد می‌توان به تدریج رگه‌هایی از طنز اجتماعی را در آثار شاعران و نویسنده‌گان برجسته‌ای هم‌چون مولانا، سعدی و عطار و به‌طور عمیق‌تر در آثار عبید زاکانی یافت.

با آغاز انقلاب مشروطه و ایجاد فضای نسبتاً باز سیاسی امکان انتقاد و خردگیری از حاکمان و بیان عقاید و نظریات مختلف برای اوّلین بار در تاریخ این کشور به وجود آمد. انقلاب مشروطه نه تنها ساختار سیاسی و اجتماعی این کشور را دگرگون ساخت بلکه بینش تازه‌ای در زمینه‌های ادبی فراروی نویسنده‌گان گشود.

ادبیات داستانی متفاوتی در این دوره آفریده شد، که هم از نظر ساختار و هم از نظر مفهوم از ادبیات داستانی دوره پیش متمایز بود، این ادبیات تحت تأثیر ترجمه رمان‌ها و داستان‌های کوتاه خارجی رونق بسزایی یافت و شاید بتوان مهم‌ترین دلیل رواج آن را توجه به واقعیت زندگی و وقایع روزمره‌ی جامعه دانست. نویسنده‌گان در این دوره به بیان مسایل اجتماعی و رنج‌های بشری و طبقات محروم جامعه پرداختند و تحت تأثیر اصول فن داستان نویسی غرب، داستان‌هایی همراه با درون مایه‌ی تند و طنزآمیز و ریشخند کننده از اوضاع اجتماعی ایران نوشته‌ند. شاعران و نویسنده‌گان این عصر با سلاح برنده طنز به انتقاد از حاکمان و درباریان و سردمداران نالایق می‌پرداختند و سنت‌های ناپسند اجتماع را با تازیانه نقد در هم می‌کوفتند. یکی از مهم‌ترین مضامین طنز انتقاد از شرایط سیاسی است، در این نوع طنز بغض و اعتراض سرکوب شده‌ی

مردم ستم دیده از قلم طنز پرداز بیرون می‌آید و لبّه تیز و برنده آن متوجه حکام و سردمداران حکومت می‌شود. طنز با زبانی پاک و به دور از الفاظ ریکیک و ناپسند به بیان معایب، دردها و نارسایی‌های اجتماعی می‌پردازد و با به کارگیری اغراق، حقایق تلخ و تنفرآمیز، اشتباهها و فسادهای اجتماعی و سیاسی را به تصویر می‌کشد، زیرا تا انسان متوجه زشتی اعمال خود نشود، به اصلاح آن نمی‌اندیشند.

«طنز صورتی اغراق آمیز، یعنی زشت‌تر و بد ترکیب‌تر از آن‌چه هست، به نمایش می‌گذارد تا صفات و مشخصات آن‌ها روشن‌تر و نمایان‌تر جلوه کند و تضاد عمیق وضع موجود با اندیشه‌ی یک زندگی عالی و مأمول آشکار گردد.» (آرین پور، ۱۳۷۲: ۳۶)

طنزپرداز زمانی می‌تواند به هدف خود نایل شود که با مخاطبانش پیشینه‌ی فرهنگی مشترکی داشته باشد و هر دو از ارزش‌ها و اخلاق قابل قبول جامعه خود آگاه باشند، در واقع طنز هر جامعه‌ای از هنجارهای اخلاقی پذیرفته شده در آن جامعه پیروی می‌کند.

«برای حمله به یک چیز یا شخص، باید نویسنده و خواننده هر دو در نامطلوب بودن آن چیز یا شخص هم داستان باشند.» (حلبی، ۱۳۷۰: ۱۴) حس طنز هنگامی منتقل می‌شود که مخاطب متوجه کنایه نهفته در کلام طنزنویس شود و این امر، در صورتی امکان‌پذیر است که طنزنویس و مخاطب هر دو با یک فرهنگ مشترک پیوند داشته باشند، «زیرا که هر کشوری دارای قلمرو طنز مختص به فرهنگ خود هست.

» (فرجیان، ۱۳۷۰: ۹۳)

سيطره استبداد و خفغان در جامعه، امکان انتقاد آن هم به طور مستقیم را از هر انسانی سلب می‌کند و زمانی که آزادی بیان وجود نداشته باشد، خردمندان برای بیان اعتراض و دادخواهی خود، کلام طنز آمیز را بر می‌گزینند. در واقع در جامعه‌ای که ظلم و استبداد در آن حکم‌فرما باشد و مردم حربه‌ای برای مقابله به مثل نداشته باشند، به ناچار این طریق را بر می‌گزینند تا صدای ناله و فریاد خود را به گوش سردمداران

برسانند زیرا بر این باورند که هر اندازه در مقابل ظلم و ظالم سر فروآورند و تسليم شوند، او را در انجام عملش گستاخ‌تر می‌کنند.

هدف این پژوهش، طبقه‌بندی و تحلیل مضامین و محتوای طنز در آثار طنز آمیز علی‌اکبر دهخدا است، در این بررسی شیوه‌ها و تکنیک‌های طنزپردازی او مورد تحلیل قرار گرفته است.

## ۱- طنز دهخدا:

طنز، در اعتراض نهفته شده است. زمانی که امکان اعتراض مستقیم وجود نداشته باشد، ناچار طنز متولد می‌شود. «طنز، زاده‌ی غریزه‌ی اعتراض است، اعتراضی که تبدیل به هنر شده است» (پلارد، ۱۳۸۳: ۱۳)

طنز دهخدا، پرخاشگر بود. او با زبانی زهر‌آگین و گزنه به شکافتن زخم‌های کهنه‌ی اجتماع و مفاسدی که دربار و درباریان را احاطه کرده است، می‌پرداخت زمانی که طنزپرداز، یکی از دردهای اجتماع را بیان می‌کند، پرخاش او نیز پرخاشی اجتماعی، بر ضد همه بیدادگران و مرگ آفرینان است.

دهخدا، هرگز غم و اندوه خود را با ناله و فغان بیان نمی‌کرد، بلکه قلم طنز خود را که از هر شمشیر زهرآلودی کاری‌تر بود، به کار می‌برد تا اعمال و کردار متجاوزان و بیداگران را استهزا کند و با بر شمردن اعمال قبیح و مفاسد رژیم، آنان را تنبیه کند. زبان دهخدا بی‌پروا و پرده در بود. او بسیاری از عاملان استبداد را با نیش زبان خود آسیب رسانده بود.

دهخدا طنزپردازی راستین بود، زیرا که قدرت دیدن و به زبان آوردن مطالبی را داشت که دیگران از بیانش ابا داشته‌اند.

ادوارد سعید می‌گوید: «آواز روشن‌فکر تنها و بی‌کس، اما طنین افکن است، فقط

به این دلیل که خود را آزادانه به واقعیت یک جنبش، به آرزوهای یک ملت و به پیگرد همگانی یک آرمان مشترک پیوند می‌زند.» (اصیل، ۱۳۷۱: ۲۳)

دهخدا با کلام طنزآمیزش، زهرخندی بر لب‌ها می‌نشاند، زیرا مخاطب او در اوج خنده متوجه می‌شود که به خود و بدی‌های خود می‌خندد، در واقع دهخدا با طنزش هم مخاطب را می‌خنداند و هم قربانی خود را ودار می‌کند که اعمال ناپسند خود را ترک کند. نیشخندی که در طنز او نهفته شده، آگاهی و تفکر به بار می‌آورد. خنده‌ی او، به بی تفاوتی و بی لیاقتی هاست که موجب هوشیاری و بیداری مردان جامعه‌ی خویش می‌گردد. دهخدا برای رسیدن به اهداف والای خود، زبان عامیانه را برگزید، زیرا این گونه می‌اندیشد که با به کارگیری این زبان آشنا و مأتوس، بهتر می‌تواند ذهن عوام را با خود همراه کند. زبانی به دور از هر گونه پیچیدگی‌های زبان رسمی، تکلفات ادبیانه، قید و بندهای فاضلانه، که بهترین سلاح برای بیان حقایق تلغیت اجتماعی و سیاسی بود، زبان او ساده، پر توان، صمیمی، آشنا، جسورانه و تکان دهنده بود. و زبان قدرت‌های نهفته و پنهان در سینه‌ی مردمان ستم دیده که از ترس و یا فقدان شرایط مطلوب فرصت ابرازش را نداشتند.

دهخدا دربسیاری از موارد عبارات و افعال و کلمات را به صورت شکسته و محاوره‌ای به کار می‌برد.

«خاک به سرَم بَچَه به هوش آمده بخواب نِه یک سر و دو گوش آمده گریه نکن لو لو می‌آد، می‌خوره گرگه می‌آد بُزُبُزی رُ می‌بره» (دهخدا، ۴: ۱۳۶۱) او برای خلق طنز خود، تیپ‌هایی را بالحن خاص آن‌ها که هر کدام نماد یکی از قشرهای اجتماعی است برگزید. دهخدا اطلاعات وسیع و جامعی از تجربیات زندگی قشرهای اجتماعی و نحوه‌ی زندگی آنان داشت، و به راحتی اصطلاحات و تکیه کلام‌های آن‌ها را وارد کلام و لحن تیپ‌های اثرش کرد، زیرا بدون داشتن این

اطلاعات و تنها با کج و معوج کردن و به کار بردن چند اصطلاح ساده، نمی‌توانست،  
دست به آفرینش بزند.

### ۱-۳ مضماین و محتوای طنزهای دهخدا:

مضاین طنز دهخدا، توصیفگر اوضاع زمانه جامعه‌ی او است، او از جامعه، سیاست و فرهنگ سخن می‌گوید، و تنها به بیان فساد حکومت استبدادی نمی‌پردازد، بلکه از پلیدی‌های همه‌ی طبقات جامعه انتقاد می‌کند و جامعه‌ی ایرانی را از صدر تا ذیل به باد انتقاد می‌گیرد.

موضوعاتی از قبیل: ضعف حکومت مرکزی، آفت تریاک، بی‌فرهنگی عمومی، جهل و نادانی، خرافات، درس نخواندن دختران، احتکار گندم، گرانی و قحطی و خشکسالی، سرباری و بیکاری و مفت خواری بعضی از قشرهای اجتماع، اوضاع نامطلوب روستاییان و کشاورزان، تهی دستی شهرنشینان، ظلم و تجاوز، قتل و غارت مردم بی دفاع به دست حکومتیان، استثمار زنان ایرانی، وطن فروشی و بیگانه دوستی، صبر و تسليم به قضا و قدر، ترک دنیا و گوشه گیری، گرسنگی، رشوه خواری، به اسارت رفتن زنان و دختران ایلات و عشایر، نفوذ بیگانگان در امور کشور، بیماری‌های قرون وسطایی مانند سرخک، آبله مرغان و تراخم، در نوشه‌های دهخدا مکرر مطرح شده است.

### ۱-۱ سیاست

حاکمان نالایق و بیدادگران در طول تاریخ اشخاص نالایق و بی‌کفایت را عزیز و نامردان را با عزّت می‌شمردند و در مقابل جوانمردان و کارданان را خوار و زبون می‌گردانند. و به موجب این اعمال نابخردانه، مقدمه برچیده شدن سلسله فرمانروایی

خود را فراهم می کردند و در کارنامه‌ی تاریخ ایران، شمار بسیاری از این‌بی تدبیری‌های تکان دهنده و تأسف‌بار به چشم می خورد. دولت مردانی که خرابی و نابودی مملکت به سبب نادانی و کم خردی آنان ایجاد شده است.

اهل خرد، با مشاهده‌ی این حماقت‌ها، نادانی‌ها و بی لیاقتی‌های حکومتیان تاب آن را ندارند که دم فرو بندند، بلکه به پا می خیزند و در پی اصلاح حکومت و تغییر شرایط بر می آیند.

علی اکبر دهخدا، در دوره‌ی فرمانروایی مستبدانه‌ی محمد علی شاه با حربه‌ی طنز خود به درباریان فاسد حمله می کند. او سکوت و گوشه نشینی بر نمی گزیند.

### ۱-۱-۳ عمل کرد درباریان:

دهخدا، از میان همین مردم برخاسته و با آن‌ها زیسته بود، پس صدایش همان صدای فریاد دادخواهی مصیبت زدگانی بود که خود جرأت اظهارش را نداشتند. او حقایق را افشا می کرد و از تعرّض و تجاوز حکومتیان سخن‌ها می راند.

"گفت بنویس: "پسر حضرت والا در نزدیک زرگنده" نوشتم. گفت بنویس: "اسب‌های کالسکه‌اش در رفتن کندی می‌کردن". نوشتم. گفت بنویس: "حضرت والا حرتش درآمد" گفتم: باقیش را شما می گویید یا بندۀ عرض کنم، یک مرتبه متعجب شد، چشم‌هایش را به طرف من دریده گفت: گمان نمی کنم جنابعالی بدانید تا بفرمایید. گفتم: حضرت والا حرتش درآمد، «رولوه» را از جبیش درآورده اسب کالسکه‌اش را کشت، شما خودتان مسبوقید که تمام اروپایی‌ها هم در این موقع همین کار را می کنند، یعنی اسب را در صورتی که اسباب مخاطره صاحبش بشود، می کشند، دیگر آن که شما می فرمایید حضرت والا حرتش درآمد، شما الحمد لله می دانید که آدم وقتی حرتش در بیاید، دیگر دنیا پیش چشمش تیره و تار می شود. خاصه وقتی

که از رجال بزرگ مملکت باشد، که دیگر آنوقت قلم مرفوع است، برای این که رجال بزرگ وقتی حرصشان درآمد حق دارند، هر کار بکنند.» (دهخدا، ۱۳۵۸: ۵۳)

امیر اعظم، برادرزاده‌ی عین الدوله حاکم گیلان مرحوم افصح المتكلّمين مدیر روزنامه خیرالکلام رشت را به استناد عدم رعایت موازین قانون مطبوعات که هنوز به تصویب مجلس شورای ملی نرسیده بود، به چوب می‌بند. صور اسرافیل از این ماجرا آگاه می‌شود و در شماره‌ی ۱۷ با ساختن مختص معروف و کوبنده مردود خدا راند هر بنده آکبلای، از اعمال امیر اعظم انتقاد می‌کند.

«امیر اعظم، به مشروطه طلبان و نهضت آزادی خواهی توجهی و با پهلوانان رفاقتی و در طریقت و سلوک عارفانه سرسپرده و مرید آقا عزیز بوده است و به اقتضای مقام و وابستگی به خاندان قاجار، ناگاه مغایر اعتقادات و نیّات خود رفتار می‌کرده است» (همان: ۲۶۳) دهخدا با بیان طنز آمیز خود به این صفت پهلوانی و لوطنی گردی اشاره می‌کند و به زبان پهلوانان او را سرزنش می‌کند و چنین نتیجه می‌گیرد که مشروطه خواهی او ناشی از ریا بوده است و با لحن حزن آلود وضع جامعه اسف بار آن روز ایران را بیان می‌کند.

دهخدا در آغاز آکبلای را معروفی می‌کند. کسی که با شوخی و با خنده از همه انتقاد می‌کند و نه از رمال می‌ترسد و نه از تکفیر شدن و نه از شاپشال یهودی جاسوس روسی و دسیسه چین درباری.

آکبلای، جانشین دهخداست. شاعر آن‌چه را که مستقیماً نمی‌توانست. به خود نسبت دهد، به او نسبت داده است و با تکرار مصرع «هستی تو چه یک پهلو و یک دنده، آکبلای» صفت بارز او را که یک دندگی است، نشان میدهد.

گاهی به پر و پاچه درویش پریدی رودربایسی یعنی چه؟ پوست کنده آکبلای اسرار نهان را همه در صور دمیدی

هستی تو چه یک پهلو و یک دنده آکبلای

از گرسنگی مرد رعیت به جهنم

تریاک برید عرق حمیت به جهنم

خوش باش تو با مطرب و سازنده آکبلای

هستی تو چه یک پهلو و یک دنده آکبلای»

(دهخدا، ۱۳۶۱: ۱)

دهخدا در قطعه‌ی رؤسا و ملت، رابطه‌ی بین دولت و ملت را توصیف می‌کند و در واقع همه‌ی ماجراهی مشروطیت به شکل روابط میان این دو قطب خلاصه می‌شود. او، رؤسا را در حکم مادری می‌بیند که تا فرزند خود را از دست ندهد متوجه وضعیت اسف بار او نمی‌شود و پس از مرگ فرزند خویش تنها می‌تواند، در سوگ او مرثیه بخواند. دهخدا یک آزادی خواه حقیقی است و تاب آن را ندارد که ببیند رؤسای حکومت، ملت خود را با امیدهای پوچ سرگرم کند.

«استفاده‌ی دهخدا از تمثیل مادر و فرزند برای بیان رابطه‌ی روسا و ملت ناشی از شناخت دهخدا از این رابطه در عرف سیاسی و سنت ادبی جامعه‌ی ایران می‌باشد. در این سنت فرمانروایان همواره شبانان و پدرانی توصیف شده‌اند که وظیفه‌شان سرپرستی و حضانت فرزندانی است که خود قادر به اداره‌ی امور خود نیستند»

(سلیمانی، ۱۳۷۹: ۱۹۰)

«خاک به سرم بچه به هوش آمده بخواب ننه «یک سرو دو گوش» آمده

گریه نکن لولو می‌آد، می‌خوره گرگه می‌آد بز بزی رو می‌بره

اهما اه - ننه، آخر چته، - گشنمه بتركی، این همه خوردي کمه؟!

چخ چخ سگه نازی پشی، پیش پیش لالای جونم گلم باشی - کیش کیش

از گشنگی ننه دارم جون میدم گریه نکن فردا بهت نون میدم

ای وای ننه! جونم داره در میره گریه نکن دیزی داره سر میره

وای خاله ! چشماش چرا افتاد به طاق رنگش چرا، خاک به سرم زرد شده ماند به من آه و اسف رود رود » (دهخدا، ۱۳۶۱: ۵)	خ خ، خ خ، جونم چت شد؟ هاق هاق آخ تشم بیا بین سرد شده وای بچه م رفت زکف، رود رود
--	---

### ۱-۱-۳- حکومت رانی شاه:

دهخدا، گاه به کنایه و گاه به صراحة از محمد علی شاه نام می‌برد و از اعمال و کردار مژوّرانه‌اش انتقاد می‌کرد، او انتقاد مستقیم نمی‌کرد. بلکه بیشتر با ذکر حکایت‌ها، مثل‌ها شواهد و آفریدن یک حادثه مضحک مطلب خود را بیان می‌کرد. دهخدا، هواخواه مشروطه بود و قبل از آنکه ضد سلطنت و سلطان باشد، ضد بیدادگری و ستم بود و تنها راه درمان را استقرار حکومت قانون می‌دانست.

او، بر استبداد درباریان و اطرافیان شاه چون: علی آقا یزدی، شیخ ابو‌لقاسم، اقبال السلطنه ماکویی، عمید السلطنه، امیر بهادر، ارفع الدوله، شاپشال ولی‌خوف خرد می‌گرفت. و با زبانی طنز آمیز به بیان رفتار و کردار ناشایست پادشاه می‌پرداخت و اعمال او را بسیار نابخردانه و مضحک و تلخ توصیف می‌کرد «مردی‌که یک من ریش توی روشن است. بین دیروز به من چه می‌گوید. دولت می‌خواهد، این فشون را جمع کند، مجلس را به توب بینند. خدا یک عقلی به تو بدهد، یک پول زیاد به من.

آدم برای یک عمارت پی و پا چین در رفته از پشت دروازه طهران تا آن سر دنیا اردو می‌زند ؟ آدم برای خراب کردن یک خانه‌ی پوسیده و عهد سپه‌سالاری آن قدر «علی بلند» «علی نیزه»، «لبویی»، «جگرکی»، «مشتی»، « فعله» و «حمّال» خبر می‌کند؟ به به.» (دهخدا، ۱۳۵۸: ۱۸۱)

دهخدا در دوره‌ی دوم صور اسرافیل زبان برنده‌تری دارد و از شخص شاه، انتقاد

می‌کرد. در مقاله‌ی کلام الملوك و الملوك و الكلام سخن خود را با ضرب المثل ترک عادت موجب مرض است، آغاز می‌کند و از شاه و درباریان انتقاد می‌کند. همه‌ی آن‌ها را به مدد طعن و طنز به سخره می‌گیرد. محمد علی شاه و کارگزارانش در فکر برپایی حکومتی بودند که بتوانند قدرت خود را به گونه‌ای گسترش دهنده که حق هرگونه امتیاز را از رعایای خود بگیرند.

لرد کرزن معتقد است: «حکومت ایران جز کاربرد خودکامانه‌ی قدرت از سوی تعدادی خود کامه از بزرگ تا کوچک یعنی شاه تا کاخ‌خانی یک ده کوچک نیست.» (شفیعی، ۱۳۸۹: ۱۶)

«نژدیک بود من هم ناخوش بشوم. و هی کی و کیم بود که روزنامه از نو طبع شود و من بعد از پنجاه و پنج روز و پنج ساعت و پنج دقیقه انتظار، داغ دلی از چرند و پرنده بگیرم. اما برادرهای عزیز وقتی که اسباب فراهم شد و من با کمال شوق برای از سر گرفتن عادت خودم قلم در دست گرفتم. یک دفعه کاغذ یکی از رفقا، محتوى به صورت دست خط آفتاب نقط اعلی حضرت ظل الله در جواب تلگرافات حجج الاسلام نجف رسید، و چهار دست و پا توی حال و خیال من دوید، از دیدن این دست خط من نه تنها در چرند و پرنده نویسی به عجز خود اقرار کردم بلکه مسئله‌ی مهمی که در تمام عمر حلش برای من مشکل بود، کشف شد و آن این بود که حرف پادشاه، پادشاه حرف‌هاست. ای ادبای ایران الان شما یک سال و نیم است به چرند و پرنده نوشتمن دخو عادت کرده‌اید و خوب می‌دانید، چرند و پرنده یعنی چه، حالا این دست خط ملوکانه را بخوانید و ببینید من هرگز در تمام عمر به این چرند و پرنده نوشتی‌ام، یا شما در عمرتان خوانده‌اید و آن وقت شما هم مثل دخو باور کنید که کلام الملوك، ملوک الكلام راست است و حرف پادشاه، پادشاه حرف‌هاست و السلام» (دهخدا، ۱۳۸۵، ۱۸۶)

### ۳-۱-۱-۳ بی لیاقتی حاکمان:

اقتصاد ایران، ساختمان لایه‌ای و طبقاتی داشت. در این اقتصاد مخرب لایه‌ای جامعه از لحاظ حقوق و امتیازات و ارزش‌ها به صورت طبقاتی تقسیم شده بود و مردمان طبقه‌های پایین همیشه از نظر مالی در مضیقه بودند و گرسنگی و بیماری آن‌ها را عذاب می‌داد. گرسنگی از جمله مواردی است که دهدای آرمان طلب و وطن دوست برای ریشه کن کردن آن تلاش می‌کرد و بر این نکته تأکید داشت که گرسنگی تحت هر شرایطی و در هر زمان عامل بد نامی و رسوای برای دولت است. دهدای در مثنوی آب و دندان بک از جهالت، ترس و بی لیاقتی حاکمانی سخن می‌گوید که جز نفرین خیانتکاران و بدکاران از عهده‌ی کار دیگر بر نمی‌آیند. در این مثنوی از حاکمان جاهلی سخن می‌گوید که از جهان و جامعه خودشان ناگاهاند، کسانی که نه تنها دردی از مردم دوا نمی‌کنند، بلکه وجودشان غم آن‌ها را دو چندان می‌کند.

ساختار کلی این مثنوی، توصیفی که از وضع دربار و حیات و شخصیت حاکم و نحوه شکوهی بزرگ‌مرد شود، طنز گونه است. اما اوج این طنز، زمانی است که بزرگ پاسخی غافلگیر کننده به حکم نا بخردانه و عجیب حاکم می‌دهد. این مثنوی، در زمانی سروده شده است که ایران در اشغال قوای متّفقین بود و حاکم دیار اتک همان حاکمانی بودند که به سبب بی کفایتی نه تنها نمی‌توانستند، از حدود و مرزهای این کشور محافظت کنند، بلکه طوری وانمود می‌کردند که متوجهی اعمال متّجاوزین نیز نیستند.

بود روزی نشسته، بر دیوان  
پَت و پهْن و شل و شلاته و لخت  
انگل دسترنج رنجبران  
پیشکسوت، مُعَدَّل و جنگیـر

«باری این حکمران خلد مکان  
چون به بستر زَجه، عروس به تخت  
مجلس انباشته به مفت خوران  
خادم مسجد و مکبر و پیر

آن فدایکار مهتر جنی  
همچو گل در خریف پژمرده است  
جر و بحث و شلوغی و جنجال  
شور و غوغای، غریوها یا هوی  
نعره‌ی «دور باش» حاجب باد  
پای تا سر چو کوره پر شری  
بر سرش کاه داد خواه صفت»  
کرنشی کرد و خاک ره بوسید  
گفت: «از جور نوکر آقا،  
خانه روب پسینیر و شیر کره  
یوت خر، مرگ گاو و بید گلیم  
ثانی اثنین ابن سعد عنید»

(دهخدا، ۱۳۶۱: ۶۰)

بحث در امر زعفر جنی  
که به جایست نوز یا مرده است؟  
اندر این گفتگوی و قال و مقال  
ناگهان شد بلند از سر کوی  
همراه ناله‌های جان آزار  
وز میان شد پدید برزگری  
کشته ظلم تشنه نصفت  
راه دادند بزرگ رسید  
گفت حاکم: «ز چیست و غا؟»  
دشمن جوجه و عدوی بره  
موش با لوعه، پیتک جاجیم  
نسخه دوم یزید پلید

بعد از توصیف آن بیدادگران توسط بزرگ، حکمی شگفت را بیان می‌کند که شنیدنی است:

آهی از دل کشید و نالان گفت  
زانکه بد خواه را بد آید پیش  
ظالمان را به محکم و تنزیل  
دور از جان شیعیان علی  
تا رعیت زجور او بر هاد  
سر بخارید و راه در بگرفت  
ناخوردہ می روی به کجا؟

«آب دندان چو شکوهها بشنفت  
گرچه بد خواهیم نباشد کیش  
لیکچون لعن کرد و بجلیل  
می توانم به اذن شاه ولی  
گفت: کورا خدای مرگدهاد  
برزگر چون شنید چون حکم شگفت  
حاکمش بانگ داد: کای کیخاچاشت

گفت: «با اذن حکمران اول  
می‌روم پیش عمه ام مریم  
زانکه آن زال می‌کند به یقین  
بعد عنون خدای عز و جل  
گنده پیر و حلیف محنت و غم  
بهتر از حضرت اجل نفرین»  
(همان: ۶۲)

### ٢-١-٣ اجتماع:

دھنخدا در میان مردمی زندگی می‌کند که به هم نوعان خود فقط به منزله‌ی وسیله‌ای نگاه می‌کردن که با پا گذاشتن بر سر آنها و پایمال کردن حقوقشان، به اهداف پوچ خود برسند. او کاستی‌ها و ضعف‌هایی را که به فرهنگ و تمدن این کشور آسیب زده است، مورداً اماج طعن و سخره خویش قرار می‌دهد و هدف او اشاعه حکمت، شجاعت و خوبی‌شناختاری در میان هم نوعانش می‌باشد.

او با باورهای خرافی می‌ستیزد و بر تسلیم و رضای ملتی که در طول تاریخ همیشه تحت ستم عاملین بیداد و ستم بودند، ریشخند می‌زند. زیرا این انسان‌های کم خرد همیشه گمان می‌برند، مصیبت و بدختی از سوی کائنات بر سر آن‌ها می‌آید و به جای احراق حق، خود را راضی می‌کرند که آن‌چه به سرشان آمده، پیشانی نوشتان بوده است. به عقیده‌ی او زمانی پادشاهی مستبد می‌شود که مردمش به خرافات روی آورند و ظلم و ستم بیدادگران و حکومتیان را سرنوشت محظوظ خود بشمارند.

۱-۲-۳- جهل و بی سوادی:

دھندا بر این نکته تأکید می کرد که استبداد در جامعه‌ی حقارت طلب، خرافه پرست و عقب مانده پای می گیرد پس هدفش بر کندن درخت کهن‌سال خرافات بود تا نهال تعقل و تفکر فرصتی برای جوانه زدن بیابد، زیرا به باور او وضع نظام حاکم بر جامعه اجازه‌ی رشد و بالندگی به مردمانش نمی دهد و قوه‌ی تفکر و تعقل را نایبود می کند.

در مقاله‌ی شماره‌ی ۱۱ صور اسرافیل، کمینه اسیر الجوال از بیماری کودک خویش می‌نالد و به کبلایی دخو پناه می‌آورد؛ در این مقاله، به توصیف جامعه‌ای می‌پردازد که نادانی در آن بسان ابری تیره بر خرد آدمی سایه افکنده است او از مردمانی سخن می‌گوید که به جای انتخاب روشی علمی و عاقلانه برای درمان بیماری‌های خود به سراغ جادو و سر کتاب و هزاران روش زیان آور و خرافی دیگر می‌روند «آی کبلایی! بعد از بیست تا بیچه که کور کرده‌ام اوّل و آخر همین یکی را دارم آن را هم بابا قوری شده‌ها چشم حسودشان بر نمی‌دارد و بینند دیروز بچم ساق و سلامت توی کوچه ورجه، ورجه می‌کرد، پشت کالسکه سوار می‌شد، برای فرنگی، شعر و غزل می‌خواند. یکی از قوم و خویش‌های باباش که، الهی چشمای حسودش درآد، دیشب خانه‌ی ما مهمان بود، صبح یکی به دو چشم‌های بچم روهم افتاد. یک چیزی هم پای چشمش درآورد. خاله‌اش می‌گوید: چه می‌دونم بی ادبیست... سلام درآورده. در هر صورت الان چهار روز آزگار است که نه شب دارد نه روز همه‌ی همبازی‌هاشیش صبح و شام سنگ به درشکه‌ها می‌پرانند. تیغ بی ادبی می‌شود گلاب رویتان، زیر دم خرها می‌گذارند. سنگ روی خط واگون می‌چینند، خاک به سر رهگذر می‌پاچند. حسن من توی خانه، ور دلم افتاده هر چه دوا و درمان از دستم آمده کردم. روز به روز بدتر می‌شود که بهتر نمی‌شود. می‌گویند بیر پیش این دکتر مکترها، من می‌گم، مرده شور خودشان را برد با دواهاشان این گرت پرت‌ها چه می‌دانم چه خاک و خلی است که به بچم بدهم، من این چیزها را بلند نیستم. من بچم را از تو می‌خواهم. امروز اینجا فردا قیامت خدا کور و کچل‌ها تو را هم از چشم بد محافظت کند. خدا یکیت هزار تا کند. الهی این سر پیری داغشان را نبینی. دعا، دوا هر چه می‌دانی باید بچم دو روزه چاق کنی. اگر چه دست و بال ما تنگ است اما کله قند تو را کور می‌شوم. روی چشم می‌گذارم می‌آرم. خدا شما پیر مردها را از ما نگیرد.»(دهخدا، ۱۳۵۸: ۴۰)

و نیز جوابی که خادم الفقرا دخو علی شاه می‌نویسد، عمق بی‌سودای و ناآگاهی را در طبقات تهییدست جامعه نشان می‌دهد. «علیا مکرّمه محترمه اسیرالجوال خانم! اولاً از مثل شما خانم کلانتر و کدبانو بعید است که چرا با این که اولادتان نمی‌ماند اسمش را مشهدی ماشاءالله و میرزا ماندگار نمی‌گذارید. ثانیاً، همان روز اول که چشم بچه این طور شد، چرا بخشش نکردی که پس برود، امشب پیش از هر کاری یک قدری دود عنبر نصارا بده بین چطور می‌شود، اگر شد خوب شد که خوب شد، اگر نشد، فردا یک کمی سرخاب پنبه‌ای یا نخی یک خرده شیر دختر، یک کمی هم بی‌ادبی می‌شود، پشكل ماچلاع توی گوش ماهی بجوشان بریز توی چشمش بین چه می‌شود.» (دهخدا، ۱۳۵۸: ۴۳)

### ۳-۱-۲-۲ جایگاه زن:

دهخدا به مسائلی زن و حقوق او بسیار توجه کرده است. زن ایرانی در آثار او چهره‌های متفاوتی دارد. در یک جا به ترکمن‌ها فروخته می‌شود و در جای دیگر صیغه و متعه و اسباب عیش و عشرت مردان می‌شود.

در مقاله‌ی شماره‌ی ۱۱ به ترس از کابوس چند همسری در اذهان زنان ایرانی اشاره می‌کند. زنان به دلیل نداشتن استقلال مالی، همیشه نگران آینده‌ی خود بودند، نگران از این که، مبادا جایگاهشان را زن جوان‌تر و زیباتری از چنگشان درآورد و به جای آن که در فکر تعالی و رشد خود و فرزندانشان باشند به این می‌اندیشند که چه ترفندی به کار بینندند تا همسرانشان را پای‌بند به زندگی کنند، و این چهره‌ی زن بسیار تأسف بار و ترحم برانگیز است.

«خدا رفتگان همه را بیامرزد. پدر من، خدا بیامرز، مثل همه‌ی حاجی‌های جاهای دیگر نان نخور بود، یعنی مال خودش از گلویش پائین نمی‌رفت. اما خدا بیامرز نم

جور آقام نبود. او می‌گفت: مال مرد به زن وفا نمی‌کند. شلوار مرد که دو تا شد، فکر زن نو می‌افتد، از این جهت هنوز آقام پایش به سر کوچه نرسیده بود که میرفت سر پشت بام زن‌های همسایه را صدا می‌کرد: خاله ریابه هو... آبجی رقیه هوا... نه نه فاطمه هوهوهو!... آنوقت یکدفعه می‌دیدیم اتاق پر می‌شد، از خواهر خوانده‌های ننم، آن وقت ننم بی درنگ سماور را آتش می‌کرد، آب غلیان را هم می‌ریخت، می‌نشست با آن‌ها درد دل کردن مقصود از این کار دو چیز بود. یکی خوشگذرانی، دیگری آب بستن به مال خدا بیامرز باهام که شلوارش دو تا نشود.» (همان)

در مقاله‌ی شماره‌ی ۲۷ اشاره‌ای به باورها و آداب و رسوم نادرست و تعصباتی بی مورد می‌کند. «همه کس این را می‌داند که میان ما زن را به اسم خودش صدا کردن عیب است، نه همچو عیب کوچک، خیلی هم بزرگ، واقعاً هم چه معنی دارد آدم اسم زنش را ببرد؟ تا زن اولاد ندارد، آدم می‌گوید: اهوی وقتی هم بچه دار شد اسم بچه‌اش را صدا می‌کند. مثلاً؛ ابول، فاطمی، ابو، رقی، و... زن هم می‌گوید: هان! آن وقت آدم حرفش را می‌زند، تمام شد و رفت و گرن، زن را به اسم صدا کردن محض غلط است.» (دهخدا، ۱۵۸: ۱۳۵۸)

در چرند و پرند زن چهره‌ای منفعل، مظلوم و خرافی دارد که همراه با، فقر فرهنگی و سر شکستگی به تصویر کشیده می‌شود. در جامعه‌ای که زنان در آن هیچ امکانات آموزشی ندارند و هیچ سازمانی از حقوق آن‌ها پشتیبانی نمی‌کند، دیگر نمی‌توان انتظاری بیش از این داشت.

#### ۴-۱ شگردهای طنزپردازی دهخدا:

دهخدا، برای طنز آمیز کردن کلامش از شیوه‌های گوناگونی سود جسته است که در این بخش به بررسی مهم ترین آنان می‌پردازیم:

## ۱-۱-۴ تضاد و تناقض:

عنصر اصلی خنده، از تضاد میان آنچه هست و آنچه که باید باشد، پدید می‌آید. تضاد میان دو باور ناساز که یکی شایسته و به جا و دیگری نا به جا و خطا است. دهخدا با موشکافی و ظرافت خاصی، تناقض‌های زندگی را می‌باید و با شیرینی کلام و با دیدگاهی انتقادی، به تحلیل و تفسیر آن می‌پردازد.

در مقاله‌ی شماره‌ی ۱۳ در جواب دادخواهی مردم ارومیه، پاسخی می‌دهد که مخاطب خود را به باورهایی که نسبت به وزیر جنگ داشته و او را حامی خود می‌دانسته درگیر می‌کند و تضاد نهفته در کلامش هم خنده‌دار است و هم تأسف برانگیز، زیرا حاکی از بی‌لیاقتی این وزیران است که بلاهای شوم و زیانباری به بار آورده‌اند.

«آن وقت، وزیر جنگ به من چه خواهد گفت؟! نخواهد گفت: ای احمق! ای دیوانه از دست من بندهی ضعیف چه بر می‌آید؟ من با قضای الهی چه چاره کنم؟ نخواهد گفت: این تقدیر ارومیه‌ای هاست که زنانタン اسیر بشود، مردهاشان کشته بشود، اولادشان را پیش چشمشان قطعه کنند، دهاتشان را آتش بزنند، مسجدهاشان را عثمانیها طویله اسپهایشان قرار بدهنند؟» (همان: ۶۰)

در مقاله‌ی شماره‌ی ۱ در عبارتی معتادین عزیز را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: «حالا من به تمام برادران مسلمان غیور تریاکی خود اعلان می‌کنم که ترک تریاک ممکن است.» (همان: ۳)

معروف است که تریاک، انسان را بی غیرت می‌کند و نیز اگر فرد تریاکی غیرت داشت تریاک را ترک کرده بود. پس هم ترکش برای او غیرممکن است و هم غیرت ندارد و این که دهخدا او را غیور خوانده و ترک تریاک را ممکن دانسته است، دو تضاد با رفتار تریاکی دارد که ایجاد طنز می‌کند.

### ۴-۱-۲ استهزا:

مهم ترین و اصلی‌ترین روشی است که دهخدا به وسیله‌ی آن حقایق تlux سیاسی و اجتماعی را بازگو می‌کند و با بیانی طنزآمیز کسی را به ظاهر ستایش می‌کند اما در لحنی کاملاً مشخص در پی تحقیر اوست.

«در آخر شب که خسته و مرده از پارک بر می‌گشتم جلو مدرسه ارمنی‌ها، یک دفعه دیدم جناب دکتر... و سرکار دکتر.... توی دو تا کالسکه نشسته چهار نعل می‌رانند. خیلی متوجه شدم که مبادا خبری در باب بریدن پای جناب حاجی.... منتشر شده است، باشد. به سرعت پیش رفتم و به واسطه‌ی سابقه‌ی محبتی که بود کلاه برداشته شب بخیر گفتم مقصود را پرسیدم. گفتند هیچ.... جناب مستطاب حاجی.... چون این روزها یک چند هزار تومان از حاجی آقا محسن و یک.... هزار تومان از حشمت الملک، یک... هزار تومان از آصف الدوله، یک... هزار تومان از قوا م به فاصله‌ی چند روز پخته و نیخته روی هم میل فرموده‌اند، تخمه کرده‌اند و سده‌ای روی دلشان پیدا شده. می‌دانید که ماشاء الله این جماعت، اختیار شکمshan را ندارند، هوا هم گرم است. این قبیل اتفاقات می‌افتد، مسأله‌ای نیست، گفتم خدا نکند، خداوند درد و بلای این علماء را بزنند به جان ما شیعیان، خدا از عمر ما بردارد، روی عمر آنها بگذارد»

(دهخدا، ۱۳۸۸: ۱۶)

### ۴-۱-۳ استفاده از لحن‌های مختلف در جامعه

در آثار دهخدا قشرهای مختلف جامعه، همراه با لحن کلامشان، نقش آفرینی می‌کنند. لحن‌های او هم رسوا کننده و هم در شکننده است. شخصیت‌های او، هر کدام لحن خاص خود را دارند، یعنی آخوند، پیر زن، زن خانه دار، دهاتی، گدا. همه همان گونه که می‌اندیشند، سخن می‌گویند و به همراه همان اصطلاحات و تکیه

کلام‌های خاص خود «نشر دهخدا تجلی صدای گوناگونی است که در جامعه‌ی ادبی تک صدای دوران و جامعه‌ی تک آوا حضور زنده و پر شور قشرهای مختلف مردم را به نمایش می‌گذارد. مردمانی که هر کدام ویژگی‌های خاص خود را دارند. گروهی عبوس و جدی، برخواست خود پا می‌فشارند و دستهای ساده لوحانه چیزی را می‌خواهند که از آن شناختی ندارند. هر کس و هر تیپ با لحن خود و در نتیجه با هویت فردی در نثر دهخدا حضور می‌باشد لحن‌هایی که گاه جدی، گاه ریاکارانه و زمانی ساده لوحانه هستند. حضور آدم‌ها با لحن‌های خاص به معنای حضور زبان مردم در کشاکش‌های اجتماعی است.» (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۱۱۸)

«و هم در این سال اگر هم وطنان باور کنند «دکتر ژرژ پو» در اتازونی ماشینی اختراع کرد که به توسط آن حیات اشخاص غریق و سرمازده و مسمومین را بر می‌گرداند، یعنی کسانی را که به وسایط مزبوره مرده‌اند، دوباره زنده می‌کند، و در کاشان زن همسایه دست راست از روی پشت بام داد زد.

نه حسن!

نه حسن جواب داد چیه؟

گفت: عمو حوسای چه طونه؟

گفت: خاک تو سرم کُنْ تَمُونه

گفت: چه طور تَمُونه

گفت: دندوناش کلوچه، چشماش به طاقه

گفت: یه قَدَه تُربت تو حلقوش کُن

گفت: می گم تمونه

گفت: نگو نگو! مگه جو دست من و توه! جو دست حُسین مظلومه»

(دهخدا، ۱۳۵۸: ۱۵۳)

#### ۴-۱-۴- تحامق:

طنز پرداز انسانی هوشمند و آگاه است، او زمانی که نمی‌تواند از حماقتی که بر اندیشه هم نوعانش چیره گشته به طور آشکار انتقاد کند، خود را به نابخردی می‌زند و وانمود می‌کند که با نادانی موجود در جامعه موافق است و بدین وسیله به کارهای ناروای آن‌ها می‌خندد. این شگرد یکی دیگر از ابزارهای طنز می‌باشد که طنز پرداز برای شناخت بیماری‌های اجتماعی و اوضاع ناسامان به کار می‌برد. «تحامق آن است که ما چون بر حماقت رایج در میان یک طبقه صریحاً انتقاد نمی‌توانیم بکنیم، خود را به نابخردی و حماقت می‌زنیم و وانمود می‌کنیم که نابخردی‌های طبقات ممتازه را تأیید می‌کنیم و با آن‌ها به کارهای ناروا و مسخره و خنده انگیزشان می‌خندیم».

(حلبی، ۱۳۷۰: ۷۶)

«چطور می‌شود، آدمیزاد مسلمان باشد، سیّد باشد، آخوند باشد، حاجی باشد، صاحب ریش و کوپال باشد، از همه بدتر به قرآن قسم خورده باشد، آن وقت مثلاً به قول بابا گفتني، محض حسادت یا حرص یا نعوذ بالله محض قولی که به وکیل باشی، در انجمان شصت نفری داده، پاش را توی یک کفش بکند که این دو نفر علمدار آزادی و پنج شش وکیل بی غرض را از مجلس بتاراند. نه، من، ابداً با خیالات شما همراه نیستم، و هیچ بقال ایرانی هم با خیالات شما همراه نیست. چرا؟ برای این که من نمی‌توانم گناه صد و بیست نفر بندهای مومن، مقدس، امین و بی گناه خدا را بشورم». (دهخدا، ۱۳۵۸: ۱۲۱)

«مردی که یک من ریش توی روش است. بین دیروز به من چه می‌گوید: دولت می‌خواهد این قشون را جمع کند، مجلس را به توب بیندد. خدا یک عقلی به تو بدهد، یک پول زیاد به من. آدم برای یک عمارت پی و پاچین در رفته از پشت دروازه‌ی طهران تا آن سر دنیا اردو می‌زند، آدم برای خراب کردن یک خانه‌ی پوسیده‌ی عهد

سپهسالاری آن قدر «علی بلند»، «علی نیزه»، «جگرکی»، «مشتی»، « فعله»، « حمال»، خبر می‌کند به به؟ احمقی گفت و ابله‌ی باور کرد. (همان: ۱۸۱)

#### ۴-۱-۵ نقیضه:

طنزپرداز به مدد اغراق در کلام خود، موضوع و لحن آفریننده‌ی یک اثر را به صورتی طنز آمیز تقلید می‌کند و بنابر تعریف ارسسطو «تقلید آن جنبه از فعل یا صفت ناپسند است که مضحك می‌باشد.» (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۸۹) طنزپرداز در این شیوه «سبک نویسنده یا گوینده‌ی دیگری را که به ویژه به داشتن آن سبک افتخار می‌کند و آن را وسیله‌ی معتبر از برای اظهار شخصیت خود می‌شمارد و یک رشته واژه و تعبیر و معانی و مفاهیم را همواره از آن خود و کار خود می‌داند، تحقیر و استهزا می‌کند، لازم نیست که نقیضه نویس، همان معنایی را که صاحب سبک به کار برد استهزا کند، بلکه ممکن است تنها قالب را از او بگیرد و معنای مورد نظر خود را که شاید، به کلی با معنای صاحب سبک فرق داشته باشد، در آن بریزد.» (حلبی، ۱۳۷۷: ۶۹)

او در شماره‌ی ۱۶ صور اسرافیل از کسانی که متون عربی را لفظ به لفظ ترجمه می‌کردن، انتقاد می‌کند و طنزی کنایی در قالب همین شیوه می‌سازد.

«ای کاتبین صور اسرافیل! چه چیز است مر شما را که نمی‌نویسید، جریده‌ی خودتان را، همچنان که سزاوار است مر شما را بنویسید آن را و چه چیز است مر شما را با کاغذ لوق و امردان و تمنع از غیر یا یائسات در صورت تیقن و عدم حفظ مرئه مرعده خود را و در صورت دیدن ما آنان را که الان از حجره دیگر خارج شده‌اند. حال گویی که می‌توانید، بنویسید، مطالبی عدای آن‌ها را پس تحقیق ثابت شد، ما را به دلایل قدیمه به درستی که آن چنان اشخاص که می‌نویسنند، جرائد خود را مثل شما آنانند عدو ما و عدوهای ما، آنانند البته عدو خدا.

پس حالا می‌گوییم مر شما را که اگر هر آینه مداومت کننده باشد، شما بر توهین اعمال ما، یعنی اشاعه کفر و زندقه پس زود است که می‌بینید یأس ما را، هر آینه تهدید می‌کنیم شما را اولاً تهدید کردنی» (دھندا، ۱۳۵۸: ۷۷)

تأثیر این شگرد زمانی است که مخاطب آشنایی با اثر اصلی و افکار و نگرش خالق اثر و یا سبکی که مورد تمسخر واقع شده داشته باشد.

#### ۶-۱-۴- انتقاد از افراد بسیار و پیوند دادن آنها به یکدیگر:

دھندا این شگرد به دو صورت به کار می‌برد. ۱- ضمن بیان موضوع اصلی به مطالب دیگر نیز گریز می‌زند، مقدمه‌ای می‌چیند و ضمن بیان آن ارتباطی مضحك با وقایع سیاسی و اجتماعی برقرار می‌کند

۲- بسیاری از مسائلی را که در حاشیه‌ی مطلب بیان می‌کند، اهمیت بیشتری از اصل مطلب دارند، در واقع، او با یک تیر چند نشانه می‌زند و اصل مطلب او، بهانه‌ای برای فرع مطلب است.

«طنز او، گاهی حالت منتشر می‌یابد بدینسان که موضوع ویژه‌ای را مرکز قرار می‌دهد و سپس مطالب و موضوع‌های دیگر را چونان دایره‌های متحد مرکز، موج وار می‌گستراند و ساحت مختلفی از حیات جامعه را در آن می‌گنجاند.» (درو دیان، ۱۳۸۳: ۴۵)

در مقاله شماره ۵ می‌نویسد: خوب عزیزم، دمدمی بگو ببینم، تا حالا من چه گفته‌ام که تو را آنقدر ترس برداشته و....» (دھندا، ۱۳۵۸: ۱۷)

مسائلی را از قبیل: زورگویی، خود سری، پاپوش دوزی و پرونده سازی که ناشی از جرم و جنایت دستگاه حکومت است، بیان می‌کند و به مدد این شیوه به پیروی از قاعده‌ی نقل کفر، کفر نیست بسیاری از حرف‌های نگفتنی را با یک مخاطب خیالی یا

گفتگو بلند با خود بیان می‌کند.

در مقاله‌ی شماره‌ی ۱۲ از قول سگ حسن دله می‌نویسد: «چند روز قبل، نزدیک زرگنده... پسر حضرت والا اسب‌های کالسکه‌اش در رفتن کنندی می‌کردند، حضرت والا حرصش درآمد، رولوه را از جیش درآورده و اسبش را کشت.» (دهخدا، ۱۳۵۸: ۵۲) او پس از بیان این جنایت گریزی به اعمال اولیای دولت می‌زند و برای توجیه اعمال‌شان دلایل مضحک می‌آورد.

«گفتم: حضرت والا حرصش درآمد. رولوه را از جیش درآورده اسب کالسکه‌اش را کشت. همان‌طور که اولیای دولت حرصشان درآمد و بدون محاکمه قاتل بصیر خلوت را کشتند. همان‌طور که حبیب الله افسار حرصش درآمد و چند روز قبل به امر یکی از اولیا، سیف الله خان، برادر اسد الله خان سرتیپ قزاقخانه را گلوله پیچ کرد.» (دهخدا، ۱۳۵۸: ۵۴)

و به همین شیوه تا آخر مقاله ادامه می‌دهد و پلیدی‌ها و معایبی که جامعه‌اش را آلوده کرد، بر می‌شمرد. در مقاله‌ی شماره‌ی ۷-۸ پس از آوردن مقدمه‌ای در باب کم خردی و نادانی روستا زاده به طور ناگهانی وارد موضوع اصلی خود می‌شود و به چند جبهه می‌تازد.

«بعد از آن که یک دسته‌ی پنجاه نفری از طلّاب مطّول خوان نصف حاجی‌ها و کربلاّنی‌های شهر حکم قتل ما را دادند و چند دفعه همان‌طور که عثمانی، به سرحد ارومیه حمله می‌کنند، همان‌طور که قونسول‌های ایران به حاجی‌ها حمله می‌کند، همان‌طور که شاهزاده نصرت الدوله به نان ذرت خودمای کرمان حمله می‌کند، همان‌طور که سید عباس خان ینگی امامی به رعیت‌های خالصه حمله می‌کند و بالاخره همان‌طور که بعضی از آقایان به قاب پلو و سینه مرغ حمله می‌کنند، به اداره‌ی صور اسرافیل حمله کردند.» (همان: ۶۳)

#### ۷-۱-۴- ربط دادن دو موضوع غیر قابل ربط به هم:

در این شیوه، دهخدا سخن خود را از جایی که هیچ ربطی به مطلب اصلی ندارد، آغاز می‌کند و ناگهان به موضوع مورد نظر خود می‌رسد.

در مقاله‌ی شماره‌ی ۱۱، خاطره‌ای از دوران کودکی خود نقل می‌کند و از تفکرات ساده و عوامانه مادرش که آب به مال پدرش می‌بست تا مبادا پدرش قصد ازدواج مجدد به سرش بزند، سخن می‌گوید و اشاره به خبرچینی خود می‌کند که تمام وقایع روز را برای پدرش تعریف می‌کرد و مادرش به جرم این کار او را تنبیه می‌کرد و در آخر گازی، از بازویش می‌گرفت. ناگهان وارد ماجراهی دیگر می‌شود و این دو موضوع را به هم ربط می‌دهد.

«بیشترها هر وقت من جای این گازها را می‌دیدم، ننم یادم می‌افتد. براش خدا بیامرزی می‌فرستادم. اما حالا نمی‌دانم، چرا هر وقت چشمم به آن‌ها می‌افتد. یحیی میرزا یادم می‌افتد. بیچاره یحیی میرزا، بدبخت یحیی میرزا. من که آن شب توی حیاط بیمارستان بودم، غیر از من هم که پانصد تا حاجی ریش قرمز چهار صد و پنجاه تا کربلایی ریش دوره کرده. سیصد پنجاه تا مشهدی ریش دراز عقل مدور و اقلاءً دویست تا از شاگردهای حوزه درس شیخ ابولقاسم مسأله گو بودند»(همان: ۴۴).

و ماجرا را ادامه می‌دهد و باز به همان شیوه‌ی سابق تمام اسرار مگو را بیان می‌کند.

#### ۸-۱-۴- بلاهت:

ساده لوحی و نادانی افراد، یکی دیگر از ابزاری بود که دهخدا برای پروراندن طنز خود به کار گرفت، این شکرده بر اساس کند ذهنی اشخاص ساخته می‌شود. بدین صورت که شخصیت‌ها، اعمالی ساده لوحانه از خود بروز می‌دهند و مخاطب با مشاهده بلاهت و نادانی آنان احساس برتری می‌کند.

«مخاطب از خنده‌یدن به بلاهت دیگران، سرشار از شور و شعف می‌شود و اتفاقاً به دلیل این که آن‌ها را در اشتباههای خود گناه‌کار نمی‌داند و همه‌ی مشکل را ساده‌لوحی شان بینید، نسبت به شخصیت‌هایی از این دست، احساس همدردی می‌کند.»  
(هلیترر، ۱۳۸۰: ۱۸۳)

در مقاله‌ی شماره‌ی ۶ کرد بچه نادان و بی‌سوادی به تصویر کشیده می‌شود که پیش آدم‌های مختلف به عنوان نوکر یا شاگرد کار می‌کند و همه به علل مختلف به او می‌گویند دین رفت. آن وقت او سرگردان می‌ماند که این دین چیست؟ «آیا چیزی است که آخوند مکتبی وصف کرده است یا ملک وقفی که علماء میل فرموده‌اند یا احمد قشنگ قهقهی که سالار الدوله با خود به عربستان برده است و یا ضعیفه یا دختر سمساری است که اوّلی را از خانه ربوده‌اند و دومی را خدیجه مطرب برای عین الدوله برده است، خلاصه‌ی کلام کدام یک از این‌ها دین است که مردم هی می‌گویند، دین رفت.» (دهخدا، ۱۳۵۸: ۲۴)

«باز بیوک آقای نایب الحکومه‌ی «آستارا» شب سوم پسر داییش به زنش گفته بود دگمه‌ی پیراهن من افتاده، بدوز. ضعیفه جواب داده بود که خوب نیست مرگ و ریشه به هم وصل می‌شود. بیوک آقا گفته بود: مرگ و ریشه چطور به هم وصل می‌شود؟ جواب گفته بود، مرگ و میر توی ما می‌افتد. مرد که گفته بود که: این حرفا چه چیزیست بدار خدا نرسد، به تو می‌گوییم بدوز، چه دردرس از ضعیفه انکار، از مرد که اصرار. آخرش دوخته بود، ازان روز به بعد حالا هی آدم است که ازشان می‌میرد.»  
(همان: ۱۴۶)

#### ۴-۱-۹ تشبيه به حیوانات:

دھخدا قربانیان خود را که کاری جز خوردن و خوابیدن و تولید مثل نداشتند، از

آسمان رفعت خیالی که برای خود ساخته‌اند پایین می‌کشد و این روش را برای استهزا و هشدار و تحقیر به کار می‌برد.

او زندگی آنان را به حیات جانوران تشبيه می‌کند، زیرا آنان جانورانی هستند که خود می‌خورند و می‌زیند و هر بلاحی را که بر سر هم‌نوعان خود می‌آید، نمی‌بینند. تشبيه به حیوانات، نوعی تحقیر است که طنز پرداز برای آن که مورد باز خواست قرار نگیرد، این شیوه را بر می‌گزیند، پس، شخصیت‌های خود را از میان حیوانات انتخاب می‌کند، ولی در واقع فرصتی برای انتقاد از اجتماع پیدا می‌کند.

«من هیچ وقت نمی‌گویم برای ما بزرگتر لازم نیست. میان حیوانات بی زبان خدا هم شیر پادشاه درنده‌گان است و به صریح عبارت سعدی، سیاه گوش هم رئیس وزرا است و بلکه درازگوش هم رئیس کشیک خانه می‌باشد. میان میوه‌ها هم گلابی شاه میوه است و کلم هم شاید یک چیزی باشد و اگر مشروطه به نباتات سرایت کرده باشد که سبب زمینی لابد... و چه عرض کنم، خدا را خوش بیاد» (دهخدا، ۱۳۵۸، ۱۳۹)

«چون سال گذشته روی گوسفند می‌گشت، چنان‌چه همه‌ی اولیای درباری و یا عده‌ای وکلا و هشت نفر از وزرا می‌دانند به گوسفندها بد نگذشت، خورد و خوراک، آغل و چراگاه و سایر لوازم زندگی‌شان کوک بود، خدا کند که همیشه کوک باشد ما که حسود نیستیم» (همان: ۱۴۵)

#### ۱۰-۱-۴- استفاده از ضرب المثل:

دهخدا، در مقالاتی که در جریده «ایران کنونی» به چاپ رساند. مقالاتی تحت عنوان مجمع الامثال دخوا نوشته که در آغاز مثلى را نقل می‌کرد و در دنباله‌ی آن با عباراتی طنز آمیز، اعمال ناروای زورمندان را نقد می‌کرد. او، با دست بردن در امثال طنز آفرینی می‌کند و مسائل روز جامعه‌ی ایران را در جمله‌های کوتاه بیان می‌کرد،

درباره بد فرجامی جنبش مشروطه و سرخورده‌گی مردم می‌نویسد: «مار گزیده هم از مشروطه می‌ترسد و هم از استبداد، پس چی باشد؟» (همان: ۲۴۷) نان را باید به نرخ روز خورد، یعنی مشروطه شد مشروطه بشو، استبداد شد، استبداد، کابینه قرارداد، طرفدار قرارداد، کابینه‌ی ملّی، ملّی، با هیچ کدامشان شیر نخوردی» (همان)

و طعنه‌ای طنز آمیز، به حکومتیان می‌زند «هر که تنها به قاضی رفت» البتّه قاضی به او خواهد گفت: دست کن به جیب بیین چه داری» (همان: ۲۵۳)

## ۱۱-۱-۴ بولسک: (burlesque)

بورلسك اثری که در آن موضوعی جدّی به شکل تمثیل آمیز یا موضوعی عوامانه و فکاهی به صورتی جدّی مطرح می‌شود. در واقع، عدم تجانس میان موضوع مطرح شده و نوع ارایه‌ی آن جنبه‌ی طنزآمیز این شکرده را قوی‌تر می‌کند و بر اساس این شکرده، تضاد میان آنچه مورد، انتظار است و آنچه در واقع اتفاق می‌افتد، خواننده را به خنده می‌اندازد. در مقاله‌ی مکتوب از سخنان دهخدا، موضوع جدّی مورد بحث آن زمان را با زبان عوامانه و طنزآمیز عرضه کرده است:

« این جاها الحمد لله ارزانی و فراوانی است، اگر مرگ و میر نباشد، یک لقمه نان رعیتی داریم، می خوریم و می پلکیم. مستبد هم کم است، همه مان مشروطه ایم. راستی جناب دخو! مشروطه گفتم، یادم آمد، الان درست یک سال آزگارست که ما عمید الحکما را به وکالت تعیین کردیم. در این مدت هی روزنامه مجلس آمد. هی ما باز کردیم، ببینیم وکیل ما چه نطقی کرده، دیدیم هیچی! باز هم آمد، باز هم تجسس کردیم و دیدیم هیچی. نه یک دفعه نه دفعه، نه صد دفعه، آخر چند نفر که طرافدار

عمید الحکما بودند و از اوّل هم آن‌ها مردم را وادار کردند که ایشان را مها وکیل کنیم، سر یک چلو کباب شرط بستند که این هفته‌ی نطق خواهد کرد، از قضا آن هفته هم نطق نکرد، هفته دیگر شرط بستند. باز هم نطق نکرد. هفته‌ی دیگر باز هم همین‌طور. هفته‌ی دیگر باز هم همین‌طور. چه درد سر بدhem الان شش ماه تمام است که هی این‌ها شرط می‌بندند، هی باز می‌بازنند. بیچاره چه کنند؟ دیگر از مال پسند و از جان عاصی. بیچاره‌ها می‌ترسم. آخر هر چه دارند. سر این کار بگذارند و آخرش مثل رعیت‌های لشت کشای رشت برای نان تمام روز بمانند.» (دهخدا، ۱۳۸۸:۹۲)

### ۱-۵ نتیجه گیری:

طنز با زبانی پاک و به دور از الفاظ رکیک و ناپسند به بیان عیب‌ها، دردها و نارسایی‌های اجتماعی می‌پردازد و با به کارگیری اغراق، حقایق تلغی و تنفرآمیز، رذالت‌ها و خبات‌ها، اشتیاه‌ها و فسادهای اجتماعی را به تصویر می‌کشد. زیرا تا انسان متوجه زشتی اعمال خود نشود، به اصلاح آن نمی‌اندیشد.

طنز علی اکبر دهخدا بر اساس یک نیاز اجتماعی آفریده شده بود، چون خود را متعلق به قشر ستمدیله می‌دانست. طنز او، مرثیه‌ی اجتماعی بود، زیرا در درون کلامش نوعی هم حسّی و غم خواری به چشم می‌خورد. آرمان او دست یابی به آزادی و اعتلای فرهنگ جامعه بود، زیرا می‌دانست که ایرانی نمی‌تواند کشورش را مستقل و آزاد ببیند، مگر آن که به نیروی دانایی مجّهز شود، چرا که، بیماری و مصیبتی که دامن گیر این کشور شده است و چون خوره همه‌ی اجزایش را می‌خورد، به دلیل نبود علم و آگاهی به وجود آمده است. در واقع انگشت بر روی عمدت‌ترین عامل عقب ماندگی ایران گذاشته بود. دهخدا با کلام طنزآمیزش، زهرخندی بر لب‌ها می‌نشاند، زیرا مخاطب او در اوج خنده متوجه می‌شود که به خود و بدی‌های خود می‌خندد،

در واقع دهخدا با طنزش هم مخاطب را می‌خنداند و هم قربانی خود را وادار می‌کند که اعمال ناپسند خود را ترک کند.

دهخدا برای بیان مقصود خود شیوه‌ها و شگردهای متعددی را به کار می‌برد و با انتخاب شایسته و مناسب با موضوع، قدرت تأثیر کلام خود را افزایش می‌داد. از جمله شگردهای پرکاربردی که دهخدا برای خلق اثر خود به کار می‌برد، می‌توان به تضاد و تناقض، استهzaء استفاده از لحن‌های مختلف در جامعه، تحامق، تیپ سازی، نقیضه، انتقاد از افراد بسیار و پیوند دادن آنها به یکدیگر، ربط دادن دو موضوع نامرboط به هم، بلاهت، تشییه به حیوانات استفاده از ضرب المثل و بورلسک اشاره کرد.

## منابع

- ۱- آرین پور، یحیی (۱۳۷۲) از صبا تا نیما، تهران، زوار
- ۲- اصلانی، محمد رضا (۱۳۸۵) فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز، تهران، کاروان
- ۳- اصیل، حجت الله (۱۳۷۱) آرمان شهر در اندیشه ایرانی، تهران، نی
- ۴- براهانی، رضا (۱۳۶۲) قصه نویسی، تهران نشر نو
- ۵- بهزادی اندوه جردی (۱۳۷۸) حسین، طizzo طنزپردازی در ایران، تهران، صدوق
- ۶- پلارد، آرتور (۱۳۸۳) طizzo، مترجم سعید پور، تهران، مرکز
- ۷- حلبی، علی اصغر (۱۳۷۰) مقدمه یی بر طizzo شوخ طبعی در ایران و جهان اسلام، تهران، بهبهانی
- ۸-————— (۱۳۷۷)، تاریخ طizzo شوخ طبعی در ایران و جهان اسلام، تهران، بهبهانی
- ۹- درودیان، ولی الله (۱۳۸۳) ده خدامرغ سحر در شب تار، تهران، اختران
- ۱۰- ده خدا، علی اکبر (۱۳۵۸) مقالات ده خدا، به کوشش محمود دبیر سیاقی، تهران، علمی
- ۱۱-————— (۱۳۶۱)، دیوان ده خدا، به کوشش محمود دبیر سیاقی، تهران، تیرازه
- ۱۲-————— (۱۳۸۸) چرندوپرند، تهران، فرهنگ جامع
- ۱۳- زرین کوب (۱۳۶۹) عبدالحسین، ارسطوفون شعر، تهران، امیرکبیر
- ۱۴- سلیمانی، بلقیس (۱۳۷۹) همنواب امرغ سحر، تهران، ثالث
- ۱۵- شفیعی، محمود، (۱۳۸۹) جامعه شناسی سیاسی ایران، تهران، دانشگاه امام صادق
- ۱۶- صدر، رؤیا (۱۳۸۱) بیست سا باطنز، تهران، هرمس
- ۱۷- فرجیان، مرتضی و نجف زاده بار فروش، محمد باقر (۱۳۷۰) طنز سرایان از مشروطه تا انقلاب، تهران، جاجرمی
- ۱۸- هلیترر، ملوین (۱۳۸۰) اسرار شوخی نویسی، تهران، اداره کل پژوهش‌های سیما